

زنگنه

NEGAH-E-NOU

ISSN 2322-5947

سال بیست و هفتم، تابستان ۱۳۹۷

صفحه ۲۶۰، ۲۵۰۰۰ تومان

۱۱۸

یخش و زرده

دویستمین زادروز کارل مارکس
۱۸۸۳-۱۸۱۸

با آثاری از:

علی رقان آبیز	بهاء الدین خرم‌شاهی
سایه اقتصادی نیا	پاشار دارالشفاء
سهرامین	محمد دقانی
علی امینی بحقی	ساوش رنجبر دائمی
شادر انتخابی	فریز ستره
مهدی خاتمی	احمد سیف

آفتاب سوزانی	لشک کولاکوفسکی	غلامرضا صرافی
جمال میرصادقی	محمد مالجو	مهری غبرائی
امیر علی نجومیان	پاپیزید مردوخی	محمد غفاری
آرمان نعچیری	مصطفی ملکیان	محسن قائم مقامی
اریک هابسیام	یزدان منصوریان	رضا قنادان
حسن هاشمی میتاрад	محمد علی موحد	حسن کرم‌زاده

هشت مشاوران: دکتر محمد دهقانی، رضا وحشایی، دکتر آفتنی گلزار، دکتر سعیدن مقصومی همدانی
مدیر هنری: عزلاگ نصیری
مدیر امور مالی: مسیمیندخت میردامادی
امور آگهی‌ها: یاصدیقه میرزائی
حروفنگار و مستشوی: امور مشترکان: همتا خبرخواه
کامپیوتر: صالح مختاری
سایت: لوش ایزدی

با سپاس لز مشاوران و کارشناسانی که سود بیرون را در ارزیابی آثاری که در آین شماره منتشر شده است پاری گردند

سایت: www.negahenou.ir | ایمیل: negahenou.jou@gmail.com
نشانی: تهران، میان آرژان، ابتدای خیابان احمد قمیر، خیابان نوزدهم، شماره ۱۸، واحد ۹، کدپست: ۱۵۱۲۸۴۲۴۱
شماره تلفن / دورنگار: ۸۸۷۱۰۵۳۹، ۸۸۷۱۶۸۱۲

ساعت کار دفتر نشریه: ۱۰ تا ۱۶ پنجشنبه‌ها تعطیل است.

- نگاهن اثری را به چاپ می‌رساند که اصیل، تجلیلی، مستدل، و تفکربرانگیز باشد و دانش و فرهنگ و آگاهی مخاطبان را اعتلا پختند. انتشار نوشته‌های مستند و مستدل درباره رویدادها و تحولات جهان معاصر در اولویت است، و آن‌چه گذران پریار اوقات فراگت خواندنگان را ممکن سازد نیز در این نشریه به چاپ می‌رسد.
- نگاهن نشریه‌ای است آزاد و مستقل، که به هیچ گروه و ذسته‌ای وابستگی و تعابیل خاص ندارد و لز هیچ گروه و اندیشه ویژه‌ای پشتیبانی نمی‌کند.

- چاپ آثار در نگاهن لزوماً به معنای تأیید دیدگاه‌های پدیدآورندگان آن‌ها نیست.
- آثاری که به نگاهن می‌رسد بازگردانه نمی‌شود. صاحبان آثار اگر مایل هستند از پذیرش یا عدم پذیرش اثراشان آگاه شوند، شماره تلفن یا نشانی ایمیل خود را در روی صفحه نخست اثر خود بنویسند.
- نگاهن آثار پذیرفته شده را ویرایش می‌کند، ولی اگر این ویرایش به تغییر اساسی اثر کشیده شود، با آگاهی و اجازه صاحب اثر خواهد بود.

- تکمیر و تجدید چاپ مقاله‌ها و طرح‌های نگاهن ممنوع است، مگر با اجازه کتبی صاحب اثر و نگاهن. استناد به بخش‌هایی از مقاله‌ها، در صورت ذکر مأخذ از این حکم مستثنی است.

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت ایرانچاپ؛ تلفن: ۰۲۹۹۹۹؛ نشانی: بلوار میرداماد؛ خیابان دکتر محمد مصدق، خیابان اطلاعات، مؤسسه اطلاعات، کدپست: ۱۵۹۹۶۵۳۱۱

نگاهنو را مشترک شوید

بهاي اشتراك ۴ شماره با هزینه پست: داخل کشور ۱۲۵۰۰۰ تoman (سفرارشي):

اروپا و آسيا ۲۷۰۰۰۰ تoman: امريكا، كنادا، و استراليا ۳۰۰۰۰۰ تoman

هزينه درياfet فايل PDF هر شماره نگاهنو: ۵۰۰۰ تoman: چهار شماره: ۱۵۰۰۰ تoman

بهاي اشتراك را در سراسر گشتو به حساب بانکي نگاهنو: شماره حساب ۱۶۶۵۹۶-۸۱۰-۲۰۹-۶۶۵۹۶، یا بانک پاسارگاد، تهران، شعبه الوند، کد ۱۰۹، یا کارت شماره ۴۵۱۸-۰۰۰۰۲-۲۹۷۰-۵۰۲۲، یا بانک پاسارگاد، يا حساب شماره ۱۲۸۶-۴۵۸۹۶، یا بانک ملت، تهران، شعبه ميدان اوزالتين، کد ۱۰۸۶-۰۰۰۰۲-۲۳۷۹-۶۱۰۴-۹۹۵۶-۷۲۲۳، یا شعبه کارت سپس با دفتر مجله نگاهنو بگيريد: ۰۲۱-۸۸۷۱۰۵۲۹



دفتر مجله نگاهنو

آغاز اشتراك از شماره

نام خانوادگي:

نام:

شماره رسيد پرداخت:

مبلغى که پرداخته ام:

نشانى گيرنده:

کدپستى:

تلفن همراه:

تلفن ثابت:

Email:

فروش شماره های پيشين نگاهنو

اگر خواستار شماره های پيشين نگاهنو هستيد، بهاي نسخه های مورد درخواست را به حساب بانکي نگاهنو واريز کنيد و سپس با دفتر مجله تماس بگيريد.

شماره های موجود:

۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶

ویژه نامه آلبر کامو، ویژه نامه ارنست همینگوی

بهاي هر نسخه: ۲۵'۰۰۰ تoman

بیست و هفتمین سال انتشار

■ شماره ۱۱۸، تابستان ۱۳۹۷ ■

درواین شماره می خوانید

▪ نامه سردبیر به خوانندگان

▪ نامه به سردبیر

۶

۷

بخش ویژه: دویست سالگی کارل مارکس

- ۱۱ مارکس در روزگار حاضر • اریک هابسیام / محسن قائم مقامی
- ۲۱ مهمترین منابع درباره مارکس و مارکسیسم • گفت و گویی نایجل و ازبرتن با تیل کارلوو / محمد غفاری
- ۳۹ مارکس و تاریخ: فلسفه تاریخ یا جامعه‌شناسی تاریخی؟ • نادر انتخابی
- ۵۹ مارکس و دین و ماجراهی آفیون توده‌ها، علی امینی بحقی
- ۶۹ انقلاب یا تحطیط؟ تأملاتی در باب گنراز شیوه‌های تولید به مناسبت دویستمین زادروز مارکس • سعید امین / محمد دهقان
- ۷۷ میراث مارکس در آیینه سرمایه • محمد مالجو
- ۸۵ مارکس در قبیله ما • یاشار دارالشقاء
- ۹۳ از سوسیالیسم چه مانده است؟ • لشک کولاکوفسکی / محسن قائم مقامی
- ۱۰۳ گاهشمار زندگی و اثار کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) • یاشار دارالشقاء

مقالات‌ها

- ۱۱۰ توسعه، نظام تدبیر، مدیریت تغییر، نگاه به آینده • بایزید مردوخی
- ۱۲۷ برچیده با سلطنت اجنبی خسروی خواهی ۲۸-۲۵ مرداد ۱۳۲۲ میباشد زنجیر دائمی
- ۱۵۱ شعر چیست؟ حافظ کیست؟ • رضا خادان

نقد و نظر

- ۱۷۱ درباره تصحیح تازه مثنوی و مقاله دکتر محمد دهقانی در نگاهون ۱۱۷ • محمدعلی موحد
- ۱۸۲ شیوه درست‌خوانی و درست‌یابی شعر حافظ • بهاء الدین خوش‌آهن
- ۱۹۳ روشنگری: وارستگی و شفقت، پاسخ به فخر الدین عظیمی • مصطفی ملکیان

دانستان

- ۲۰۵ کیف سیاه • جمال میرصادقی

رویدادها و گزارش‌ها

- ۲۱۰ عزت‌الله انتظامی: از تاثیر تاسینما • غلامرضا صراف
- ۲۱۲ پنجاه سال جایزه بوکر • علی رضا آبیز
- ۲۱۶ ناخداي آرامش در حضور خورشید • مهدی خانمی
- ۲۲۰ تأثیر و من • مهدی غربائی
- ۲۲۳ مرک اندیشمند اقتصاد سیاسی: سعید امین (۱۳۹۱-۱۳۸۱) • احمد سیف
- ۲۲۶ به یاد احسان یارشاطر (۱۳۹۷-۱۲۹۹)
- ۲۲۹ مرگ درغیرت: به یاد دکتر رضا قنادان (۱۳۱۹-۱۳۰۷) • سایه اقتصادی نیا

کتاب و کاریکاتور

- ۲۳۰ تازه‌های کتاب • بهنام تهرانی
- ۲۳۶ نیض امروز • حسن گریمزاده
- ۲۴۶ انتقاد کتاب • سایه اقتصادی نیا، زری سترده، یزدان منصوریان، آفتاب میوزیکی، حسن هاشمی میتاباد، امیرعلی نجومیان، رمان نهجری
- ۲۲۷



هزینه‌های لیتوگرافی، چاپ، صحفی، کاغذ، و مقوای روی جلد نگاهنو ۱۱۸ که اکنون در دست شماست، نسبت به نگاهنوه شماره ۱۱۶، که در زمستان ۱۳۹۵ به بیهای ۱۷,۵۰۰ تومان عرضه شد، 40% افزایش یافته است، در حالی که بیهای مجله، در ابتدای ۱۳۹۷ فقط 20% نسبت به ۱۳۹۵ افزایش داده شده بود در این وضعیت، برای این که به سریوقت نشریه‌های همکار، که متأسفانه محجور به تعطیل شدند، دچار نشیم، به اجرای بیهای نگاهنوه را از ۲۱,۰۰۰ تومان به ۲۵,۰۰۰ تومان افزایش دادیم، افزایش‌های هزینه‌های دیگر نشریه را نیز در محاسبه خود نیاوردیم، این توضیح را نیز بدhem که از این ۴۰۰۰ تومان که به بیهای نگاهنوه اختلافه من کنیم، ۱۶۰۰ تومان سهم توزیع کنندگان و روپرتابه‌فروشان می‌شود در واقع سهم ما از این افزایش ۱۹ درصدی فقط $11\frac{1}{3}\%$ است، بنابراین، ما همچنان کارمان را با زیان ادامه می‌دهیم، حداقل زیان هر نسخه مجله که به دست خوانندگان گرامی می‌رسد امروز ۱۶۰۰ تومان است که اگر در تیراز نگاهنوه ضرب کنیم، و همه این تیراز را بفروشیم، که نمی‌فروشیم، می‌شود ۶۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال زیان.

توجه بفرمایید که در این محاسبات، حقوق و مزایای همکاران، هزینه‌های آب و برق و گاز و تلفن و مالیات و بیمه و اجاره محل و هزینه‌های ساختمان و هزینه‌های پست و هزینه‌های حمل و نقل و... محاسبه نشده است، البته، متقابلاً در آمد‌هایی که از محل انتشار آگهی‌داریم و پارانه اندکی که از محل مصوبیه قانونی حمایت از مطبوعات دریافت می‌کنیم در حساب‌ها نیامده است، و همیشه یادمان باشد که نویسنندگان و مترجمان و ویراستاران نگاهنوه دیناری دریافت نمی‌کنند.

امیدوارم با پشتیبانی شما این نشریه مستقل که ۲۷ سال در تنبداد حوالث گوناگون دوام آورده است، دچار مرگ خاموش (= مرگ اقتصادی) نشود و بتواند به زندگانی خود ادامه دهد، کمک مؤثری که هر یک از شما می‌توانید به ما بکنید این است که نگاهنوه را مشترک شوید تا در برابر هر نسخه ده هزار تومان به درآمد نگاهنوه افزوده شود

علی میرزا



گفتیم نکند «جام جهانی» و باقی قضایا مجال همیشگی را اندکی از سردبیر ورزش دوست نگاه نموده بگیرد و مجال مفصل خواندن را هم از ما. اما نشد که نشد و عجب مجال فراخی هم شد، با این ویژه نامه «بهنگام» اش درباره اندیشه ورزی که دغدغه اش در درجه نخست پرسشگری و روشنگری خویش است و به همین دلیل ابایی از نظرآوری و نظرآزمایی و روزآمد کردن نظر روشمند خود ندارد.

چند سال پیش در یکی از دیدارهای کوتاه و خوشی که با چند دوست در پاریس دست داد، آشوری مقدمه ای بر همین پروژه «معمای حافظه» اش آورد با همان روشنی که در مصاحبه این شماره آمده. سرایا گوش بودیم که دوستی رسید و باید جدا می شدیم و موضوع ناتمام مانده هنوز نمی داشتم این توارد کلام حافظ و نیجه است یا تبادر سخن آن دو در طرز نگاه و سخن آشوری که بی اختیار پرسیدم چرا نیجه مرا به یاد حافظ خودمان می اندازد فرقستی باقی نبود این مصاحبه خواندنی، آن هم ذر این هنگامه «نخواندنی» ها، دوباره مرا به وادی معماهی حافظ برد و عجب رمزگشایی تازه ای.

یک جمله هم بگوییم و تمام کنم، این آقای معصومی همدانی هم اطرافه ای در جمع نظر و قلم است. کم می نویسد و گزیده گو است، و چه بهتر در این بازار مکاره زبان بازی و قلم اندازی، فقط کافی است مقاله ایشان را در همین شماره بخوانیم و اگر خوانده ایم باز بخوانیم تا بدایم اگر بنا باشد نقدها را عیاری بگیرند و گره از بعض فروخورده روش‌نگری ما بگشایند، ممکن نیست مگر با همان سنجش «بله» خرد خاص او.

محبوبه مهاجر، تهران

اجازه می خواهم تعریفی از «روشنگر» بیشنهاد گنم؛ به عقیده من روشنگر کسی است که در میان دیگر مشخصات خود مشخصات زیر را داشته باشد:

۱. اعتماد به حقوق جهان شمول بشر برای همه (همه، مگر کسانی که خود به حقوق بشر اعتقاد ندارند)؛
۲. اعتقاد به خرد ابطال پذیر؛ و

۳. ترویج فعالانه این اعتقادات در جامعه.
اگر این تعریف پیشنهادی را قبول داشته باشیم آنوقت بشماریم تعداد روشنفکران را در صد سال اخیر تاریخ ایران.
جمشید علیزاده، تهران

از شهامت سردبیر برای نوشتن مقاله انتقادی «شش سال در انتظار الگوی توسعه» و بیان حقوق ملت در نگاهنو شماره ۱۱۶ قدردانی می‌کنم.

ناصر افسری، آلمان

انتشار شماره ۱۱۷ را تبریک می‌گویم. از مقاله‌هایش آموختم، مقاله «داریوش آشوری و زبان باز» را بیش از دیگر مقاله‌ها دارای دقت یافتم.
پروانه شعبانی، تهران

در این اوضاع که اغلب مقاله‌ها نشریات تکراری و نجف‌نما شده، انتخاب‌های شما در نگاهنو ۱۱۷ تحسین برانگیز است.

۱. مقاله مربوط به فقهاء و فتحعلی‌شاه، حرف و نگاه بدیع داشت و بنده هرجند کتاب تنکابنی را دیده بودم ولی قصه فقها در دوره قاجار و ارج آن‌ها را تا حال جایی نخوانده بودم. مفید و عبرت‌آموز بود.

۲. نقد مثنوی موحدیه توسط دکتر دهقانی هم در جای خود خوائندی و ارزشمندو ستدونی بود.

۳. قصه نامکر روش‌فکران و آرای آقای آشوری و نقد آن هم خوائندی و جالب بود.
فرق نگاهنو با سایر مجلات در نگاه تازه و نو و امروزی بودن آن‌هاست؛ مطالبی که امروز مبتلا به آن هستیم و این مهم است و گرنه بقیه را همه جا می‌شود پیدا کرد.

ناصر پورملکی، تهران

مهشید جعفری از نگاهنو رفت!

مهشید جعفری پس از سال‌ها همکاری نگاهنو را ترک کرد. جعفری دو نگاهنو ویراستاری و طراحی و صفحه‌آرایی کرد، و هرگاه حجم سنگین کاری که به عهده داشت اجازه داد، معرفی و نقد کتاب و مقاله هم نوشته؛ ترجمه و مصاحبہ هم کرد. کار جعفری همواره با رضایت سردبیر همراه بود و بودند خوانندگانی که در تماس‌های تلفنی یا نوشتن نامه و فرستادن ایمیل مُهر تأیید بر کارهایش زدند.

حضور شمریخشن و سازنده جعفری را فراموش نمی‌کنیم و متأسفیم که از نگاهنو رفتند. برایش تذرستی و منفیت‌های بیشتر آیزو می‌کنیم.

سردبیر

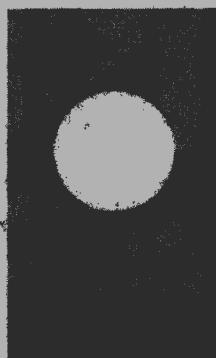


سایت نگاهنو: www.negahenou.ir

سایت مهتاب ما، سایت زندگی: www.mahtab-e-ma.org

ایمیل نگاهنو: negahenou.jou@gmail.com

پرتابهای فکر



نشرچشم

پکاره کتابها را بخواهد

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublications

cheshmehpublications



اریک هابسیام*

نویسنده محسن قائم مقامی**

در ۲۰۰۷، تقریباً دو هفته پیش از سالمندگی مارکس (۱۴ مارس)، و در فاصله چند قدمی جایی در لندن که مارکس را بیشتر با آن به یاد می‌آوریم، یعنی تالار مدور قرانت خانه موزه بریتانیا، یک «هفتة کتاب یهودی» برگزار شد. دو سوسيالیست کاملاً متفاوت با هم، یعنی ڈاک آتالی و من، قرار بود به مارکس ادای دین کنیم. با این حال، وقتی مناسبت و تاریخ رویداد را در نظر بگیرید، این رویداد دوچندان غریب می‌نماید. کسی نمی‌تواند بگوید که مارکس در ۱۸۸۳ که مرد آدم شکست خورده‌ای بود، چرا که نوشته‌هایش تازه داشتند در آلمان و علی‌الخصوص در میان روش‌فکران روس تأثیرگذار می‌شدند، و شاگردان او جنبشی به راه اندخته بودند که داشت جنبش کارگری آلمان را تسخیر می‌کرد. اما در ۱۸۸۳ چیز چندانی از او نبود که بشود حاصل عمر او دانست. چندتایی رساله درخشنان نوشته بود و نیز پاره‌هایی از اثر بزرگ ناتمامش، دامن کاپیتال، کتابی که دردهه وابیین عمرش چندان پیشرفته در تحریرش نداشت. زمانی کسی از او درباره آثارش پرسیده بود، و مارکس به تلخی جواب داده بود «کدام آثار؟». تلاش سیاسی اصلی او بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸، همان تشکیلات موسوم به انترناشیونال اول ۱۸۶۴-۱۸۷۳-۱۸۷۳، با توفیق قرین نشده بود. در بریتانیا هم، که نیمی از عمرش را در آن زیسته بود، جایگاه مهمی در سیاست و زندگی فکری به دست نیاورده بود.

با این حال، پس از مرگش چه موفقیت فوق العاده‌ای به او روکردا کمتر از ربع قرن پس از مرگ او احزاب سیاسی کارگری‌ای در اروپا به نام او، یا به الهام از او، تأسیس شدند، و در کشورهایی که انتخاباتِ دموکراتیک داشتند بین ۱۵ تا ۴۷ درصد آراء را از آن خود کردند — تنها استثنای بریتانیا بود. پس از ۱۹۱۸

* اریک هابسیام (۱۹۱۷-۱۹۱۲) تاریخ‌دان و نویسنده مارکسیست بریتانیایی. بسیاری از کتابهای او به فارسی ترجمه شده است.

** محسن قائم مقامی، مترجم و ویراستار؛ تهران. تازه‌ترین کتاب به ترجمه ایشان: *روشنگران و سیاست نوشته مارک لیلا*، نشر ماهی، ۱۳۹۴.

اکثر آن احزاب شریک حکومت شدند و صرفاً اپوزیسیون نبودند، و پس از پایان فاشیسم همچنان این موقعیت را حفظ کردند، اما بعد از آن اکثر این احزاب به تدبیرات انتگار منبع الهام خود افتادند. امروز همه این احزاب هم هنوز وجود دارند. در همین اثنا، هوای اهل مارکس در کشورهای غیرdemokratik و جهان سومی گروههایی انقلابی تشکیل دادند. هفتاد سال پس از مرگ مارکس، یک سوم مردمان کره زمین در کشورهایی زندگی میکردند که احزاب کمونیست آنها را اداره میکردند و این احزاب مدعی بودند نماینده عقاید مارکس هستند و آرزوهای او را محقق میکنند. بیست درصد مردم جهان همچنان در چنین کشورهایی زندگی میکنند، هرچند احزاب حاکم‌شان، جز چند استثناء، سیاست‌های شان را بسیار تغییر داده‌اند. مختصر این‌که، اگر متکری باشد که نشانی نازدودنی بر قرن بیست گذاشته باشد، او کسی نیست جز مارکس. اگر به گورستان‌های گیت [در لندن] بروید مارکس و هربرت اسپنسر قرن نوزدهمی در آن دفن شده‌اند، و جالب است که قبرهایشان فاصله چندانی از هم ندارد.^{*} زمانی که هر دو متکر زنده بودند، اسپنسر را اسطوی زمانه می‌خواندند و ارج می‌نهادند، و مارکس در محله پایین همپستید با پول دوستش زندگی می‌کرد. امروزه دیگر کسی نمی‌داند که اسپنسر [فیلسوف انگلیسی، ۱۸۲۰-۱۹۰۳] در آنجا دفن شده است، حال آن‌که زیارتی سن و سال‌دار از زبان و هند از مزار مارکس دیدن می‌کنند و کمونیست‌های جلای وطن‌کرده ایرانی و عراقی اصرار دارند در جوار قبر او به خاک سپرده شوند.

عصر رژیم‌های کمونیستی و احزاب توده‌ای کموپیست، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به پایان رسید، چرا که حتی در جاهایی که باقی مانده‌اند، مثل چین و هندوستان، عملأً پروژه قدیمی مارکسیسم لینینیستی را رها کرده‌اند. و هنگامی که چنین شد، کارل مارکس دوباره خود را در سرزمینی بی‌صاحب و متروک یافت. کمونیسم مدعی بود که تنها وارث حقیقی مارکس است، و عقاید مارکس عمدتاً با کمونیسم یکی گرفته می‌شد. حتی گرایش‌های مخالف‌خوان مارکسیستی و مارکسیست-لینینیستی که بعد از اعلام برائت خروشچف در ۱۹۵۶ از استالین اینجا و آنجا پایگاه‌هایی پیدا کرده بودند، تقریباً همه انشاعب‌های سابق‌کمونیستی بودند. بنابراین، مارکس در قسمت اعظم بیست سال نخست پس از اصدقین سالمرگش، به مرد «دیروز» تبدیل شد که دیگر ارزش سر و کله زدن نداشت. بعضی از تئورنالیست‌ها حتی گفته‌اند که بحث امشب تلاشی است برای نجات دادن مارکس از «زیاله‌دان تاریخ».

با این همه، امروزه مارکسی، ذوب‌باره، متکری است برای قرن بیست و یکم.

گمان نمی‌کنم که بشود زیاد روی نظرسنجی اختییر بی‌بی‌سی. حساب کرد که نشان داد مخاطبان بریتانیایی رادیو او را بزرگ‌ترین فیلسوف می‌دانند، اما اگر نام مارکس را در گوگل تایپ کنید، خواهید دید که جز داروین و آینشتاین، کسی حضور پررنگ‌تر از او در عرصه فکری نداشته است؛ خیلی بیشتر از متکرانی همچون آدام اسمیت و فروید.

به عقیده من، دو دلیل برای این حضور و تأثیرگذاری وجود دارد. نخست این‌که پایان مارکسیسم

* به تازگی پیکر استیون هاوکینگ (۱۹۴۲-۲۰۱۸) فیزیکدان بنام بریتانیایی را در فاصله میان گور مارکس و گور اسپنسر دفن کردند. نگاهنو



رسمی اتحاد شوروی مارکس را زیکی انگاشتندشدن با لینینیسم به لحاظ نظری، و رژیم‌های لینینیستی، به لحاظ عملی، خلاص کرد. کاملاً روش شد که همچنان دلایل خوب زیادی برای به حساب آوردن آنچه مارکس درباره جهان گفته است وجود دارد. و به ویژه — این دو مین دلیل است — چون دنیای سرمایه‌داری جهانی شده‌ای که در دهه ۱۹۹۰ پدیدار شد، به جهات مهم و حیرت‌آور، مشابه جهانی است که مارکس در مانیفست کومونیستی پیش‌بینی کرده بود. واکنش‌های عمومی به صدوینچاهمین سال‌گرد این جزء کوتاه خیره‌کننده، در ۱۹۹۸ که اتفاقاً سال تحولات چشمگیر در اقتصاد جهانی بود، این نکته را ثابت کرد. طرفه این‌که، این بار کاپیتالیست‌ها، نه سوسیالیست‌ها، بودند که او را کشف کردند: سوسیالیست‌ها سرخورد و دلسُر دتر از آن بودند که به این سال‌گرد اهمیتی بدهند. یادم می‌آید وقتی سردبیر مجله یونایتد ایرلاینز (که توی هواپیما توزیع می‌شود و هشتاد درصد خوانندگانش قاعده‌آما مسافران امریکایی قسمت درجه یک هواپیماها هستند) سراغ من آمد، حسایی‌جا خوردم. من مطلبی درباره مانیفست کومونیست نوشته بودم، و سردبیر مجله فکر می‌کرد که خوانندگانش احتمالاً به بحث درباره مانیفست علاقه‌مند هستند، و از من پرسید که آیا من تواند از بخشی از مطلب من استفاده کنم یا نه؟ و حیرت‌انگیزتر از آن وقتی بود که در یک مهمنانی شام در اواخر قرن بیستم، جورج سوروس [بانزگان امریکایی، رئیس هیئت مدیره بنیاد سوروس و مؤسسه جامعه‌بان] از من پرسید نظرم درباره مارکس چیست. با علم به این که اندیشه‌های من و او چقدر از هم فاصله دارد، غمی خواستم وارد بحث شوم و جوابی مبهم دادم. سوروس گفت: «این مرد صدوینچاه سال پیش درباره سرمایه‌داری چیزی را کشف کرده است که ما باید به آن توجه کنیم.» و این بود که مارکس برایش جالب شده بود. اندک زمانی پس از آن، نویسنده‌گانی که هرگز، تا آن‌جایی که من اطلاع دارم، کمونیست نبوده‌اند کم کم مارکس را جدی گرفتند، چنان‌که در کتاب جدید ژاک آنالی درباره زندگی و بررسی افکار مارکس می‌پنیهم. آنالی بر این باور است که مارکس برای آن‌ها هم که می‌خواهند جهان‌شان جهانی متفاوت و بهتر از جهان امروز باشد، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. بد نیست به پاد داشته باشیم که حتی از چنین نظرگاهی لازم است امروز مارکس را مدان نظر قرار دهیم.

در اکتبر ۲۰۰۸، که لاندن فاینتیال تایمز آن‌تیتر بزرگ «سرمایه‌داری در تشنج» را چاپ کرد، دیگر هیچ تردیدی نبود که مارکس به صحنه عمومی برگشته است. حالا که سرمایه‌داری جهانی داشت بزرگ‌ترین بحران و اختلال خودش از دهه ۱۹۳۰ تا آن زمان را از سرمهی گذراند، بعید بود که مارکس لز صبحنه خارج شود. از طرف دیگر، می‌شود گفت مارکس قرن بیست و یکم همان‌جا با مارکس قرن بیست فرق خواهد داشت.

نظری که مردم در قرن بیست به مارکس داشتند از سه واقعیت سخت تأثیر گرفته بود. یکی تمایز میان کشورهایی که در آن‌ها انقلاب در دستور کار بود و کشورهایی که انقلاب در دستور کارشان نبود، توسعه‌یعنی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفت‌هه در دو سوی اقیانوس اطلس شمالی و مناطق اقیانوس آرام و بقیه. واقعیت دوم از واقعیت نخست نتیجه می‌شد: میراث مارکس طبیعتاً به دو میراث منشعب می‌شد: یکی سوسیال دموکراتیک و رفورمیستی و دیگری انقلابی که به شدت تحت تأثیر انقلاب روسیه بود. این نکته بعد از ۱۹۱۷ روشن شد و دلیلش هم این واقعیت سوم: سقوط سرمایه‌داری قرن نوزدهمی

و جامعه بورژوازی قرن نوزدهم به آن‌چه من «عصر فاجعه» خوانده‌ام، یعنی سال‌های حدوداً ۱۹۱۴ تا اواخر دهه ۱۹۴۰. این بحران چنان سخت و حاد بود که بسیاری را به این ظن انداخت که آیا اصلًا کاپیتالیسم دویاره احیا خواهد شد؟ آیا همان‌طور که یوزف شومپتر [اقتصاددان اتریشی - امریکایی، ۱۸۸۳-۱۹۵۰] غیرمارکسیست در دهه ۱۹۴۰ پیش‌بینی کرده بود، سرمایه‌داری چای خود را به اقتصاد سوسیالیستی می‌داد؟ در واقعیت دیدیم که سرمایه‌داری احیا شد، اما دیگر شکل قدیمیش را نداشت. در همان زمان در اتحاد شوروی، بدیلی سوسیالیستی ظهور کرد که قرار بود در برایر فروپاشی این باشد. در بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۶۰، حتی در نظر بسیاری از غیرسوسیالیست‌ها که با بخش سیاسی این رژیم‌ها مخالف بودند، ناچنقول نمی‌نمود که، باور داشته باشند سرمایه‌داری دارد از دور خارج می‌شود و اتحاد شوروی دارد از نظر تولید از آن جلو می‌زند. در سالی که اولين ماهمواره اسپوتنیک به فضای رفت (۱۹۵۷)، این عقیده اصلًا دور از ذهن نبود. دور از ذهن بودنش بعد از ۱۹۶۰ روشن شد.

این رویدادها و تبعات آن در سیاست و نظریه به دوره پس از مرگ مارکس و انگلسل مربوط می‌شود. این وقایع بیرون از دامنه تجربه خود مارکس و ارزیابی‌های او فرار می‌گیرند. داوری ما درباره مارکس قرن بیستمی مبتنی بر تفکر خود مارکس نیست، بلکه مبتنی است بر تفسیرها و بازنگری‌هایی که از نوشه‌های او بعد از مرگش انجام گرفته‌اند. دست بالا، می‌توانیم مدعی شویم که در اوخر دهه ۱۸۹۰، در طی آن‌چه نخستین بحران فکری مارکسیسم بود، نسل نخست مارکسیست‌ها، کسانی که شخصاً با مارکس رابطه داشتند، یا به احتمال بیشتر با فریدریش انگلسل آشنایی داشتند، وارد بحث درباره بعضی مسائل شده بودند که بعداً در قرن بیستم موضوعیت پیدا کردند، بهویژه تجدیدنظر طلبی (رویزیونیسم)، امپرالیسم، و ناسیونالیسم. قسمت اعظم بحث‌های مارکسیستی متأخر مختص به قرن بیستم است و در آثار خود مارکس دیده نمی‌شود، علی‌الخصوص بحث درباره این‌که اقتصاد سوسیالیستی چگونه می‌تواند و باید باشد، که عمدتاً از تجربه اقتصادهای جنگی ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و بحران‌های شب‌انقلابی یا انقلابی بعد از جنگ ناشی می‌شد.

بنابراین، این ادعا را که سوسیالیسم به عنوان شیوه‌ای برای تضمین توسعه سریع نیروهای تولید بر سرمایه‌داری مرجح است، سخت بتوان به مارکس نسبت داد. این عقیده مربوط می‌شود به دوره میان دو جنگ جهانی که در آن بحران سرمایه‌داری در برایر اتحاد شوروی با برنامه‌های پنج‌ساله‌اش قرار گرفت. پر واقع، آن‌چه مارکس گفته بود این نبود که سرمایه‌داری به نهایت ظرفیت خود برای بالا رون و جلو راندن نیروهای تولید رسیده است، بلکه او می‌گفت که ریتم ناهموار رشد کاپیتالیستی موجب بحران‌های ادواری تولید می‌شود که دیر یا زود با شیوه کاپیتالیستی اداره اقتصاد در تضاد می‌افتد و موجب بروز ستیزه‌های اجتماعی می‌شود که سرمایه‌داری از آن‌ها جان سالم به در نمی‌برد. سرمایه‌داری، بنا به ماهیت خود، قادر نیست چارچوبی برای اقتصاد مبتنی بر تولید اجتماعی بعد از خود تعیین کند. مارکس می‌گوید اقتصادی که از پس سرمایه‌داری برمی‌آید ضرورتاً سوسیالیستی خواهد بود.

از این رو عجیب نیست که «سوسیالیسم» در کانون بحث‌های ارزیابی‌های قرن بیستمی درباره مارکس قرار گرفته است. علتی این نیست که پروژه اقتصاد سوسیالیستی مشخصاً مارکسیستی است (که نیست)، مارکس در روزگار حاضر

بلکه علتش این است که همه احزاب مارکسیستی در داشتن این پروژه مشترک بودند و احزاب کمونیست عملاً مدعی بودند که آن را تأسیس کرده‌اند. این پروژه در شکل قرن بیستمی خودش دیگر مرده است. «سوسیالیسم» آن‌گونه که در اقتصاد اتحاد شوروی و دیگر «اقتصادهای برنامه‌ریزی شده متصرک» اجرا شد، یعنی اقتصادهای به لحاظ نظری غیربازاری و تحت مالکیت و کنترل دولت، کارشان تمام شده و دیگر احیا نخواهد شد. آرزوهای سوسیال‌دموکراتیک برای ساختن اقتصادهای سوسیالیستی همواره ایده‌آل‌هایی برای آینده بوده‌اند، اما این آرزوها حتی به عنوان بلندپروازی‌هایی صوری هم در اوآخر قرن بیستم کنار گذاشته شده‌اند.

مدل سوسیالیسمی که در ذهن سوسیال‌دموکرات‌هاست، و سوسیالیسمی که رژیم‌های کمونیستی بریا کردند، تا چه حد مارکسی بوده است؟ در این‌جا این نکته اهمیت حیاتی دارد که خود مارکس عاملانه و آگاهانه از اظهارنظرهای مشخص درباره اقتصاد و نهادهای اقتصادی سوسیالیسم پرهیز کرده است و چیزی درباره شکل مشخص اجتماعهای کمونیستی نگفته است، جز این‌که نمی‌تواند مصنوع یا برنامه‌ریزی شده باشد، بلکه از دل جامعه سوسیالیستی برمی‌آید. این چنین نظرهای کلی که او درباره این موضوع داده است، همان‌طور که در نقد برنامه کوتای سوسیال‌دموکرات‌های آلمانی می‌بینیم، سخت بتوان گفت برای جانشینان او رهنمود مشخصی داشته‌اند، و در واقع این اظهارنظرهای کلی باعث تفکر جدی به آن چیزی نشد که در نظر آن‌ها مستله‌ای آکادمیک بود یا مشقی اوتوپیایی موکول به بعد از انقلاب. کافی بود بدانیم این اقتصاد چیزی مبتنی است بر — اگر بخواهم به زبان «بند چهار» اساس نامه حزب کارگر [بریتانیا] بگویم — «مالکیت جمعی و سایل تولید»، که عموماً فکر می‌کردند با ملی کردن صنایع کشور حاصل خواهد شد.

جالب است بدانیم که نخستین نظریه اقتصاد سوسیالیستی متصرک را سوسیالیست‌ها تدوین نکردند، بلکه یک اقتصاددان غیرسوسیالیست ایتالیایی به نام انریکو بازونه در ۱۹۰۸ تدوین کرد؛ هیچ‌کسی به آن فکر نمی‌کرد تا این‌که مستله ملی کردن صنایع خصوصی در بیان جنگ جهانی اول در دستور کار سیاست عملی قرار گرفت. در این‌جا بود که سوسیالیست‌ها با مسائلی مواجه شدند که هیچ آمادگی برای مواجه شدن با آن‌ها نداشتند و هیچ رهنمودی از گذشته یا هیچ کس دیگری به آن‌ها نرسیده بود.

در هر نوع اقتصاد که به صورت اجتماعی اداره شود، «برنامه‌ریزی» مستر است، اما مارکس در این باره هیچ حرف مشخصی نزده است، و زمانی که در روسیه شوروی پس از انقلاب امتحان شد، لاجرم باید تا حد زیادی فی‌البداءه بوده باشد. به لحاظ نظری، این کار با ابداع مفاهیمی (همچون تحلیل درون داد — برون داد لفونتیف) انجام شد و با فراهم کردن آمار مناسب آن، این مفاهیم ابداع شده را بعداً در اقتصادهای

غیرسوسیالیستی هم به صورت گسترهای به کار گرفتند. در عمل، این با پیروی از اقتصادهای جنگی دوره جنگ جهانی اول انجام گرفت، که به همین اندازه فی البداهه بودند، به ویژه اقتصاد آلمان، و احتمالاً با توجهی خاص به صنعت برق که لینین از طریق هاداران سیاسی اش در میان مدیران اجرایی شرکت‌ها و کارخانه‌های بر ق آلمان و امریکا از آن‌ها مطلع بود. اقتصاد جنگی مدل اصلی اقتصاد برنامه‌ریزی شده شوروی باقی ماند، یعنی اقتصادی که اهداف خاصی از قبیل برای آن تعیین شده است — صنعتی کردن پیشار سریع، پیروزی در جنگ، ساختن بمب اتمی، یا فرستادن انسان به کره ماه — و بعد برنامه‌هایی برای رسیدن به این اهداف از طریق تخصیص منابع با هر هزینه کوتاه‌مدتی که داشته باشد. هیچ چیز اختصاصاً سوسیالیستی درین میان وجود ندارد. تلاش برای نیل به اهداف از پیش تعیین شده را می‌شود با کمی پیچیدگی بیشتر یا کمتر به نتیجه رساند، اما اقتصاد شوروی هرگز از این فراتر نرفت. و هرچند از دهه ۱۹۶۰ به بعد تلاش خود را کرد، متواتست معماً بفرنچی راحل و فصل‌کنند که در دل هر تلاشی برای آشتی دادن بازار با ساختار دستوری بوروکراتیک مستراست.

سوسیال دموکراسی مارکسیسم را به شیوه دیگری جرح و تعدیل کرد: یا از طریق به تأخیر انداختن ساخت یک اقتصاد سوسیالیستی، یا به شیوه‌ای ایجادیتر، با ابداع شکل‌های مختلف اقتصاد تلفیقی. تا جایی که احزاب سوسیال دموکرات همچنان به ایجاد اقتصاد کاملاً سوسیالیستی متوجه بودند، تلویح‌ها معنایش این بود که به موضوع فکر می‌کنند. جالب توجه ترین نوع چنین تفکری و متفکران غیور مارکسیستی چون میدنی و بناورین و بفایین مسلک مطرح کرده‌اند، که تغییر و تحول ثدریجی سرمایه‌داری به نوعی سوسیالیسم را پیش‌بینی کرده‌اند. که طبق نظر آن‌ها از طریق سلسله احیا‌حاتمی برگشت ناپذیر و تجمیعی انجام می‌گیرد. آن‌ها درباره شکل نهادی سوسیالیسم هم اندیشه‌هایی سیاسی مطرح کرده‌اند، هرچند در خصوص سازوکارهای اقتصادی آن تدبیری نیندیشیده‌اند. ادوارد برنشتاين، «تجددیدنظر طلب» بزرگ مارکسی، این مسئله را با ظرافت به طور دیگری دور زده است، یعنی بر اهمیت حیاتی جنبش رفومیستی تأکید کرده و گفته است هدف نهایی به لحاظ عملی غیرقابل حصول است. در واقع، بسیاری از احزاب سوسیال دموکرات که پس از جنگ جهانی اول دولت را در دست گرفته و احزاب شریک حکومت شدند به سیاست تجدیدنظر طلبی رو آوردند، یعنی در عمل می‌گذاشتند اقتصاد کاپیتالیستی به کارش ادامه یابد به شرطی که بعضی از مطالبات طبقه کارگر را برآورده کند. شاهیت این نوع نگرش کتاب آینده سوسیالیسم (۱۹۵۶) آتنونی کراسلنڈ بود، که می‌گفت سرمایه‌داری پس از ۱۹۴۵ مسئله ایجاد جامعه وفور را حل کرده است، فعالیت بخش عمومی (به شکل کلاسیک ملی سازی یا از طرق دیگر) ضرورت ندارد و یگانه وظیفه سوسیالیست‌ها تضمین توزیع عادلانه ثروت ملی است. این‌ها خیلی از مارکس دور است، و حتی از نگرش سوسیالیستی کلاسیک هم دور است، که سوسیالیسم را اساساً جامعه‌ای غیربازاری می‌داند، و احتمالاً مارکس نیز با آن موافق بود.

اجازه دهد فقط این نکته را بیفزایم که بحث‌های جدیدترین نولیبرال‌های اقتصادی و منتقدان آن‌ها درباره نقش دولت و مؤسسه‌های عمومی مشخصاً بحثی مارکسیستی یا حتی اساساً بحثی سوسیالیستی نیست. این بحث مبتنی است بر تلاشی که از دهه ۱۹۷۰، از طریق عقب‌نشینی نظام‌مند دولت‌ها از مارکس در روزگار حاضر

هرگونه وضع مقررات یا کنترل فعالیت‌های تجاری سودآور، به منظور ترجمه زوال آسیب‌شناسانه اصل بازار آزاد در واقعیت اقتصادی شروع شد. این تلاش برای سپردن اجتماع بشری به بازاری که (بنا به ادعا) خود را کنترل می‌کند و به ثروت یا حتی رفاه می‌افزاید و (بنا به ادعا) بازگران یا فعالانش منافع شخصی خود را عقلانی دنبال می‌کنند، هیچ سابقه‌ای در هیچ‌یک از مراحل قبلی توسعه سرمایه‌داری در هیچ کشور پیش‌رفته‌ای نداشت، حتی در ایالات متحده. این تعلیق به امر محال بود در آن چیزی که ایدئولوژیست‌ها یعنی به آدام اسحیت نسبت می‌دادند، همان‌طور که در نقطعه مقابلش اقتصاد دستوری صدرصد برنامه‌ریزی شده دولتی اتحاد شوروی چیزی بود که پلشویک‌ها به مارکس نسبت می‌دادند. جای تعجب ندارد که این «بنیادگرایی بازار» هم، که به الهیات نزدیک‌تر است تا به واقعیت اقتصادی، با شکست مواجه شد.

نایدیدشدن اقتصادهای دولتی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز و نایدیدشدن تقریبی جامعه اساساً دگرگون شده از آرزوها و امیدهای احزاب نوین سوسیال دموکرات بسیاری از بحث‌های قرن بیستم درباره سوسیالیسم را حل‌گرده است. این اقتصادها از تفکر خود مارکس دور بودند، هرچند عمدتاً از مارکس الهام گرفته بودند به نام او اجرا می‌شدند. از سوی دیگر، از سه چهت، مارکس همچنان نیروی عظیم به شمار می‌رود: به عنوان متفکر اقتصادی، به عنوان تحلیل‌گر و متفکر تاریخی، و (به همراه امیل دورکیم و ماکس ویر) به عنوان پدر و بنیانگذار شناخته‌شده تفکر مدرن در باب جامعه. در صلاحیت من نیست که عقیده‌های درباره اهمیت ادامه‌دار و بسیار جدی او به عنوان یک فیلسوف ابراز کنم. تردیدی نیست که آنچه هیچ‌گاه از موضوعیت خارج نشده بیش از اینست. درباره سرمایه‌داری به عنوان شیوه‌ای از اقتصاد بشر که از لحاظ تاریخی گذراست و نیز تحلیل او از طرز عمل همواره در حال گسترش و تمرکز، بحران‌ساز و خودگرگون‌کننده آن.

۲

اهمیت مارکس در قرن بیست و یکم چیست؟ مدل سوسیالیسم از نوع شوروی – تها تلاش برای ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی تا به حال – دیگر وجود ندارد. از طرف دیگر، پیشرفت عظیم و شتابانی در جهانی‌سازی صورت گرفته است و قابلیت و ظرفیت ثروت‌سازی انسان‌ها برابر با لارفته است. این امر قدرت و میزان عمل اقتصادی و اجتماعی ملت – دولتها را کاهش داده و تباخین از قدرت و دامنه سیاست‌های کلاسیک جنبش‌های سوسیال دموکراتیک نیز که در درجه نخست بر تحمیل اصلاحات بر دولت‌های ملی متکی بودند کاسته است. همچنین این امر، با در نظر گرفتن اهمیت و قوت بنیادگرایی بازار، موجب بروز نابرابری اقتصادی بسیار فاحشی در میان کشورها و مناطق شده است و عنصر فاجعه را دویاره به ریتم ادواری پایه‌ای اقتصاد سرمایه‌داری بازگردانده است، از جمله بحرانی که جلدی ترین بحران مالی جهانی از دهه ۱۹۳۰ بدین سو بوده.

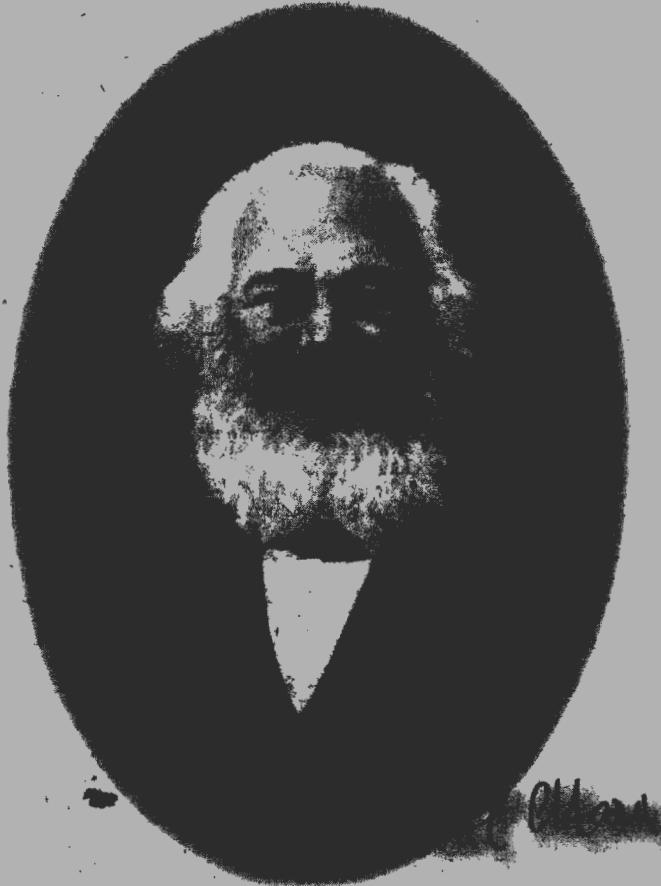
توان و قابلیت تولیدی ما، دست‌کم به طور بالقوه، این امکان را برای اکثر انسان‌ها فراهم ساخته که از قلمرو ضرورت به وادی وفور، آموزش، و انتخاب‌های بی‌سابقه بینایند، هرچند که بیشتر جمعیت جهان

هنوز پای در آن نهاده‌اند. با این وصف، اکثر جنبش‌ها و رژیم‌های سوسیالیستی قرن بیستم هنوز هم اسلاماً در قلمرو ضرورت به سرمی برند، حتی در کشورهای ثروتمند غربی که در آن‌ها جامعه بروخوردار از فراوانی عمومی در بیست‌سال پس از ۱۹۴۵ پدیدار شدند. اما، در وادی وفور، هدف غذا، لباس، مسکن، تأمین درآمد، و سیستم رفاهی برای حفاظت از مردم در برابر مخاطرات زندگی، هرچند ضروری، دیگر برنامه‌ای کافی برای سوسیالیست‌ها به شمار نمی‌رود.

تحول سوم منفی است. از آنجا که گسترش خارق‌العاده اقتصاد جهانی محیط زیست ما را با خطر مواجه کرده و تحلیل برده است، نیاز به کنترل رشد نامحدود اقتصادی بیرون تر از پیش شده است. تعارض آشکاری است میان لزوم ~~بیشی~~ کردن یا دستکم کنترل کردن تأثیرات اقتصاد ما بر زیست‌سپهر از یک سو و مقتضیات بازار سرمایه‌داری از سوی دیگر؛ رشد ادامه‌دار حداقلی در پی سود. این است پاشة آشیل سرمایه‌داری. در حال حاضر نمی‌دانیم که پیکان چه کسی ضربه مرگبار را براین پاشنه وارد می‌آورد. پنابراین در این روزگار مارکس را باید چگونه دید؟ به عنوان متفکری برای بشریت و نه فقط برای بخشی از آن؟ بدون شک، به عنوان تحلیل‌گر اقتصادی؟ به عنوان پدر و بنیانگذار علوم اجتماعی جدید و راهنمای فهم تاریخ بشر؟ بله، اما نکته‌ای درباره اوه که آنالی به درستی برآن تأکید کرده جامعیت جهانی اندیشه است. تفکر مارکس «بینارشته‌ای» به معنای متعارف نیست بلکه همه رشته‌ها را به هم می‌پیوندد. همان‌طور که آنالی نوشته است، «فیلسوفان قبل ازاو به انسان در کلیت او می‌اندیشیدند، اما مارکس اولین کسی بود که به جهان در کلیت آن اندیشید، جهانی که در آن واحد هم سیاسی است هم اقتصادی، هم علمی، و هم فلسفی».

کاملاً روشن است که بخش زیادی از آنچه مارکس نوشته است امروزه قدیمی شده، و بعضی از نوشته‌هایش دیگر قابل قبول نیست. همچنین واضح است که نوشته‌های او مجموعه متون تمام‌شده‌ای نیستند، بلکه مانند همه فکرها بی کشاویست نام فکر هستند، آثاری هستند بدون پایان و در حال پیشرفت. دیگر کسی نمی‌خواهد آن را به دگم تبدیل کند، چه برسد به نوعی ارتدوکسی نهادینه شده. این بدون تردید خود مارکس را هم [اگر بود] شگفت‌زده می‌کرد. اما همچنین باید این عقیده را هم رد کنیم که می‌گویند تفاوتی فاحش میان مارکسیسم «درست» و «نادرست» وجود دارد. شیوه تحقیق او هی‌توانست به نتایج و چشم‌اندازهای سیاسی متفاوتی بینجامد. در واقع، این در مورد خود مارکس هم اتفاق افتاده است؛ مارکس پیش‌بینی کرده بود که در برویانیا و در هلن‌انقلال قدرت صلح آمیز امکان پذیر است و تبدیل متحمل جامعه روس‌تایی روسیه به سوسیالیسم نیز متحمل است. کارل کاتوتسکی و حتی ادوارد برنشتاين همان‌قدر وارث مارکس بودند که پلخانف و لنین. به همین دلیل من به تمایزی که آنالی میان مارکس راستین و سلسله‌ای از ساده‌کنندگان یا تحریف‌کنندگان اندیشه او — یعنی انگلکس، کاتوتسکی، لنین — قائل می‌شود ظنین هستم. روس‌ها که نخستین خوانندگان مشتاق کاپیتل بودند، آن‌جا که نظریه او را شیوه‌ای می‌دانند برای حرکت دادن کشورهایی مانند کشور خودشان از عقب‌عاندگی به سوی مدرنیته و از طریق توسعه اقتصادی نوع غربی، همان‌قدر بر حق هستند که خود مارکس در کمانه‌زنی دراین مسئله که آیا گذار مستقیم به سوسیالیسم برپایه کمون روس‌تایی روسیه ممکن است یا نه، احتمالاً این با جریان مارکس در روزگار حاضر

عمومی تفکر خود کارل مارکس سازگارتر بود. ایراد تجربه شوروی این نبود که سوسیالیسم فقط در صورتی می‌توانست بزرگ شود که همه جهان نخست کاپیتالیست شود، که مارکس این را نگفت، و نمی‌شود هم قاطعانه ادعا کرد که به آن معتقد بوده است. ایراد از نوع تجربی است. روسیه عقب مانده‌تر از آن بود که بتواند چیزی بیش از کاریکاتوری از جامعه سوسیالیستی بیرون دهد — «یک امپراتوری چین به زنگ سرخ» که پلخانف هشدارش را داده بود. در سال ۱۹۱۷، در میان همه مارکسیست‌ها، حتی از جمله اکثر



کارل مارکس در کهنسالی

مارکسیست‌های روس، اجماع پرقدرتی بر سر این موضوع وجود داشت. از سوی دیگر، ایرادی که به «مارکسیست‌های قانونی» دهه ۱۸۹۰ گرفته می‌شد، که با این دیدگاه آتالی همنظر بودند که وظيفة اصلی مارکسیست‌ها ایجاد یک سرمایه‌داری صنعتی شکوفا در روسیه بوده، باز هم ایرادی تجربی است. یک روسیه لیبرال کاپیتالیستی در شرایط حاکمیت تزارها هم نمی‌توانست عملی شود.

و با این حال، شماری از خصوصیت‌های اصلی تحلیل مارکس، هنوز هم معتبر هستند و موضوعیت دارند. اولین آن‌ها، مطمئناً تحلیل اوست از دینامیسم جهانی توفيق‌ناپذیر توسعه اقتصادی سرمایه‌داری و توانایی آن برای نابودی همه نظام‌هایی که قبل از آن آمدند، از جمله حتی آن بخش‌های از میراث گذشته بشر که خود سرمایه‌داری از آن‌ها نسبیت برده است، مانند ساختارهای خانواده. دوم، تحلیل مارکس است از سازوکار رشد سرمایه‌داری از طریق ایجاد «تناقض‌های» درونی — کشمکش‌های تمام‌شناسنی و مصالحه‌های موقتی، رشد متنه به بحران و دگرگونی، که همگی موجب تمرکز اقتصادی در اقتصاد مرچه جهانی تری می‌شوند. مانورؤیای جامعه‌ای را در سرداشت که با انقلاب مدام، هردم نوشود؛ سرمایه‌داری این پروژه را از طریق دگرگونی تاریخی محقق کرده است، دگرگونی‌هایی که یوزف شومپتر (به اقتضای مارکس)، آن‌ها را «نابودسازی خلاقالنه» مدام خوانده است. مارکس براین باور بود که این روند نهایتاً — و ناگزیر — به اقتصاد بهشدت تمرکزی خواهد انجامید، که دقیقاً همان چیزی است که منظور آتالی بود در یکی از مصاحبه‌های اخیرش با این مضمون که شمارکسانی که در آن اقتصاد تصمیم‌گیرنده هستند از رتبه ۱۰۰۰ یا حداقل ۱۱۰۰۰ نفر است. مارکس معتقد بود که این روند متنه می‌شود به برافتادن و کنار رفتن سرمایه‌داری، پیش‌بینی‌ای که در نظر من هنوز هم محتمل به نظر می‌رسد، اما به شیوه‌ای متفاوت از آنچه مارکس پیش‌بینی کرده است.

از سوی دیگر، پیش‌بینی مارکس که گفته بود این اتفاق با «سلب مالکیت کنندگان» و از طریق پرولتاریای وسیع به سوسیالیسم متنه خواهد شد متنه بر تحلیلش از سازوکار سرمایه‌داری نبود، بلکه بر فرض‌های پیش‌بینی دیگری مبنی بود. دست بالا پیش‌بینی اش مبنی براین بود که صنعتی‌سازی موجب پیدایش جمعیت‌هایی می‌شود که عمدتاً به عنوان کارگر مزدیگیر یعنی استخدام می‌شوند، چیزی که در آن زمان در انگلستان روی می‌داد. این گفته، چنان‌که می‌دانیم، به عنوان یک پیش‌بینی بلند مدت صحیح نبود، ولی در دوره زمانی متوسطی درست از آب درآمد. مارکس و انگلیس بعد از دهه ۱۸۴۰ هم انتظار نداشتند که صنعتی‌سازی موجب فقیرسازی به لحاظ سیاسی رادیکال‌کننده‌ای شود که بدان امید داشتند. همچنین برای آن‌ها روشن و واضح بود که بخش‌های بزرگی از پرولتاریا به هیچ معنا فقیرتر نمی‌شوند. در واقع، یک ناظر امریکایی کنگره‌های کاملاً پرولتاری حزب سوسیال دموکرات آلمان در دهه ۱۹۰۰ مشاهده کرده بود که رفقای حزبی «یکی دو قرص نان از فقر بالاتر» ایستاده‌اند. از طرف دیگر، رشد آشکار نابرابری اقتصادی بین بخش‌های مختلف جهان و بین طبقات لزوماً پا بعثت «سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان» مورد نظر مارکس نمی‌شود. مختصر این‌که، امیدهای آینده به تحلیل‌های او نسبت داده می‌شود ولی از آن‌ها نتیجه نمی‌شود. سوینین نکته را سر جان هیکز، که نوبل اقتصاد را [در ۱۹۷۲] برده، به بهترین وجه بیان کرده است. او می‌نویسد: «اکثر کسانی که می‌خواهند یک جریان کلی تاریخی را درست درک کنند، از مقولات و دسته‌بندی‌های مارکسیستی استفاده می‌کنند یا شکلی تعديل شده از آن را به کار می‌گیرند، چون کمایش دسته‌بندی پدیلی هنوز وجود ندارد.» مانم توانیم رامحل‌های مسائل پیش روی جهان در قرن پیش‌بینی کنیم، اما اگر قرار است کسی بختی برای موفقیت داشته باشد باید پرسش‌های مارکس را مطرح کند، حتی اگر نخواهد پاسخ‌های حواریون پرشمار او را پذیرد.  200 JAHRE